

# امکان و امتناع انقلاب رنگی در جامعه ایرانی

فرزاد پورسعید\*

## چکیده

با پایان عصر انقلاب‌های کلاسیک و آغاز قرن جدید، شاهد برپایی و پیروزی انقلاب‌هایی هستیم که به رنگی یا مخملی شهرت یافته‌اند. مقاله حاضر، ضمن بازنمایی ویژگی‌های عام و مشترک انقلاب رنگی در جوامع دستخوش این دگرگونی، از طریق مطالعه موردی یوگسلاوی، به تحلیل شرایط امکان و امتناع آن در جامعه ایرانی می‌پردازد. برای این منظور، نویسنده، ساختار سیاسی نظام جمهوری اسلامی و شیوه‌های عمل آن در محیط اجتماعی را تحلیل می‌کند و در عین حال، ساختار اجتماعی ایران و شیوه‌های کنش جمعی در جامعه ایرانی را مورد بررسی قرار می‌دهد. مطابق تخمین نویسنده، ممکن است به دلیل وجود برخی شرایط امکان در جامعه و نظام سیاسی، شاهد برپایی برخی جنبش‌های اجتماعی باشیم که هدف آنها تغییر جمهوری اسلامی از طریق نوعی انقلاب رنگی است، اما در مقابل، وجود برخی شرایط امتناع در سطح نظام سیاسی و همچنین جامعه ایرانی، پیروزی این انقلاب را ناممکن و تحقق اهداف آن را ممتنع می‌کند.

**کلیدواژه‌ها:** انقلاب رنگی، نظام جمهوری اسلامی، جامعه ایرانی، جنبش‌های اجتماعی، فرصت سیاسی، هژمونی گفتمانی

---

\* آقای پورسعید، کارشناس ارشد علوم سیاسی از دانشگاه علامه طباطبایی، محقق گروه مطالعات ایران و عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی می‌باشند.

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال یازدهم • شماره اول • بهار ۱۳۸۷ • شماره مسلسل ۳۹

## مقدمه

انقلاب رنگی از جمله شیوه‌های جدید تغییر رژیم در آغاز سده بیست‌ویکم است که عمدتاً علیه نظام‌های سیاسی فرسوده و باقی‌مانده از دوره جنگ سرد، در کشورهای اروپای شرقی و جمهوری‌های استقلال‌یافته از شوروی سابق، روی داده است. در عین حال، موفقیت این شیوه در جوامع مذکور، این گمانه را در میان برخی استراتژیست‌های نومحافظه‌کار آمریکایی و بعضی گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی تقویت نموده است که بهترین شیوه تغییر جمهوری اسلامی در شرایط کنونی، بهره‌گیری از همین راهبرد، یعنی برپایی انقلاب رنگی است. بر این اساس، مقاله حاضر به شرایط امکان و امتناع انقلاب رنگی در جامعه کنونی ایران می‌پردازد و برای این پردازش، از رهیافت جامعه‌شناختی بهره می‌گیرد. برای این منظور، ابتدا روند تحقق انقلاب رنگی در یکی از تجربیات موجود یعنی یوگسلاوی بررسی می‌شود و سپس بر اساس این مطالعه موردی، ویژگی‌های عام و مشترک انقلاب‌های رنگی در جوامع دستخوش این دگرگونی، بازنمایی می‌شوند.

بنابراین، برای تشریح ویژگی‌های انقلاب رنگی، می‌توان به چهار گزینه اشاره کرد که محتوای آنها را به ترتیب مسالمت‌جویی، جنبش‌گرایی، بهره‌گیری از امکانات نوین ارتباطی و استفاده از سرمایه‌گذاری خارجی شکل می‌دهد. در این چارچوب، شرایط امکان را می‌توان در مواردی چون نظام انتخاباتی جمهوری اسلامی، جامعه مدنی نسبتاً رشدیافته، انگیزه جدی ایالات متحده و اپوزیسیون جمهوری اسلامی برای سرمایه‌گذاری در این پروژه و هم‌خوانی شیوه‌های کنش جمعی در جامعه ایرانی با شیوه‌های عمل جنبش‌های اجتماعی نوین، خلاصه کرد.

برای بررسی شرایط امتناع نیز، این مقاله، عمدتاً به تحلیل ساختار سیاسی نظام جمهوری اسلامی و یا شیوه‌های عمل آن در محیط اجتماعی می‌پردازد. بر این اساس، وجود برخی ساختارهای فراانتخاباتی، هژمونی گفتمانی جمهوری اسلامی در برابر گفتمان‌های رقیب، روح بیگانه‌ستیزی موجود در میان قاطبه مردم ایران و مقابله با جنبش‌های اعتراضی از طریق ایجاد پادجنبش‌های اجتماعی از سوی جمهوری اسلامی، بیانگر شرایط امتناع این گونه تغییر رژیم در فضای سیاسی - اجتماعی ایران کنونی است. بر این اساس، برآیند این دو دسته شرایط، نشان

می‌دهد که در شرایط کنونی و با توجه به موقعیت گفتمانی نظام جمهوری اسلامی در میان مخالفینش و همچنین پایگاه اجتماعی آن، شرایط پیروزی انقلاب رنگی در جامعه ایرانی وجود ندارد. به بیان بهتر، ممکن است به دلیل وجود برخی شرایط امکان در سطح جامعه و نظام سیاسی، شاهد برپایی برخی جنبش‌های اجتماعی باشیم که هدف آنها تغییر جمهوری اسلامی از طریق نوعی انقلاب رنگی است؛ اما در مقابل، وجود برخی شرایط امتناع در سطح نظام سیاسی و همچنین جامعه ایرانی، پیروزی این انقلاب را ناممکن و تحقق اهداف آن را ممتنع می‌کند. این پارادوکسی است که بیش از همه گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی را به خود مشغول کرده و آنها را به سردرگمی واداشته است. سردرگمی میان حضور در عرصه رقابت سیاسی جمهوری اسلامی، به منظور پیشبرد انقلاب رنگی، یا بیرون‌ماندن از آن با هدف مشروعیت‌زدایی از نظام و همچنین توسل به نیروهای خارجی، برای کمک به تسریع این پروژه و یا دورماندن از آنها، برای جلب حمایت مردم ایران، از این جمله است.

### الف. انقلاب رنگی و چیستی و چگونگی آن

انقلاب رنگی یا مخملی، به تحولات سیاسی نسبتاً همگونی اطلاق می‌شود که به ترتیب در یوگسلاوی (۲۰۰۰)، گرجستان (۲۰۰۳)، اوکراین (۲۰۰۴) و قرقیزستان (۲۰۰۵)، رخ داد و در جریان آنها، نوع جدیدی از جابه‌جایی قدرت سیاسی به شیوه‌ای آرام و مسالمت‌آمیز جلوه‌گر شد. آنچه در ظاهر در بلغراد، تفلیس و کیف روی داد و سپس در بیشکک تکرار شد، از وجوه مشترکی برخوردار بود. در واقع، به نظر می‌رسید که هر کدام از آنها، مقاومتی خودانگیخته، همراه با تجمعات عظیم در میدانی اصلی پایتخت بودند که با شعارهای آسان و قابل فهم و پلاکاردها و برچسب‌های طنزآمیز علیه حاکمان همراه می‌شدند. در تمامی این موارد، تجمعات در فضایی بدون تحریک، آرام و تقریباً شبیه به جشن‌ها و کارناوال‌های مردمی صورت می‌گرفتند؛ فضایی که حتی به مستبدترین حاکمان نیز اجازه نمی‌داد تا دستور شلیک به مردم را صادر کنند. به این معنا، نمی‌توان انقلاب رنگی را با مفهوم انقلاب به معنای کلاسیک آن مترادف دانست. در برداشت کلاسیک، انقلاب عمدتاً به گونه‌ای از کنش سیاسی جمعی و توده‌ای گفته می‌شود که در قالب منازعه‌ای خشونت‌آمیز برای قبضه قدرت دولتی، در درون

واحد سیاسی مستقلی، شکل می‌گیرد و در طی آن، گروه‌های خارج از حکومت، به بسیج توده‌ها دست می‌زنند. به این ترتیب، منازعه انقلابی نیازمند سازماندهی، رهبری و ایدئولوژی برای بسیج است و همواره سطحی از خشونت را به همراه دارد. (۱) در عین حال، انقلاب‌های بزرگ و کلاسیک جز نتیجه سیاسی اولیه یعنی تغییر حکومت، نتایج کم‌وبیش عمیق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نیز به بار می‌آورند. بر این اساس، می‌توان صفت رنگی یا مخملی را بیانگر انتقال مسالمت‌آمیز قدرت، بدون ایجاد تغییرات اساسی در بافت‌های مختلف جامعه، دانست. در واقع، اعتراضات صورت‌گرفته در روند سرنگونی دولت‌های شورادنازه در گرجستان، لتونید کوچما در اوکراین و عسگر آقاییف در قرقیزستان، بدون خونریزی صورت گرفتند.

جالب اینکه در این انقلاب‌ها، صدور دستور برای استفاده از نیروهای مسلح و نافرمانی از آن نیز ثبت نشده است. از سوی دیگر، پیش از وقوع این انقلاب‌ها، نشانی از عمق و انباشت نارضایتی از سیستم موجود تا حد ضرورت یافتن انقلاب، دیده نشده است. این در حالی است که وقوع انقلاب‌ها به صورت معمول، ناشی از نارضایتی گسترده، شکل‌گیری گروه‌های عظیم نارضاضی و تشکیل جریان‌ها و دسته‌های فعال در یک دوره طولانی است. در عین حال، نقش پررنگ توده مردم و به ویژه نسل جوان، هرچند به صورتی تشکل‌یافته‌تر و آموزش‌دیده، می‌تواند بیانگر برخی تشابهات میان انقلاب رنگی با انقلاب در مفهوم کلاسیک آن باشد. (۲) از سوی دیگر، توالی این انقلاب‌ها و تداوم آنها در جوامع مختلف، نشانگر برآمدن گونه‌ای از الگوی تغییر رژیم سیاسی است که با شناخت ویژگی‌های اساسی آن، می‌توان به امکان یا امتناع وقوع آن در جوامع دیگر حکم داد و برای تحقق یا پیش‌گیری از آن برنامه‌ریزی نمود. برای این منظور، مناسبتر است ابتدا روند تحقق انقلاب رنگی در یکی از جوامع یادشده، مورد بررسی و مطالعه موردی قرار گیرد و سپس، بر اساس این بررسی، ویژگی‌ها و شاخص‌های اساسی آن به مثابه الگویی عام، بازنمایی و برجسته گردد. برای این منظور، در ادامه، به بررسی چگونگی سرنگونی اسلوبودان میلوشویچ در یوگسلاوی می‌پردازیم.

## ۱. ترکیب اعتراض جنبشی و سرمایه‌گذاری آمریکایی؛ مطالعه موردی یوگسلاوی

نخستین نمونه انقلاب آرام و غیرخشونت‌آمیز در قرن بیست‌ویکم، جنبش مقاومت یا اتپور<sup>۱</sup> در یوگسلاوی علیه اسلوبودان میلوشویچ است. (۳) جنبش مقاومت، جنبشی دانشجویی بود که علیه اعلام جنگ میلوشویچ به کرواسی و بوسنی شکل گرفت. این جنبش، علامت مشت‌کرده سیاه و سپید را در برابر مشت سرخ رژیم کمونیستی، به عنوان نماد خود، انتخاب کرد و شعارهایی چون «کارش تمام است» و «وقتش رسیده» را علیه میلوشویچ بر سر زبان‌ها انداخت. دانشجویان عضو این جنبش، از طریق تلفن همراه و اینترنت، در شهرهای مختلف یوگسلاوی، شاخه‌هایی بدون ریاست، نامتمرکز و بدون خشونت تشکیل دادند. پیام انتخابی آنها ساده و روشن بود: «میلوشویچ باید برود». به تدریج، تصویر مشت سیاه و سپید و شعار کارش تمام است، در همه جا دیده می‌شد. پس از مدتی، بازی موش و گربه بین دانشجویان و قدرت دولتی، در سراسر کشور گسترش یافت. میلوشویچ آنها را «جنایتکار و معتاد» و «انجمن تروریست‌ها» نامید.

دانشجویان در مقابل، تی‌شرت‌هایی پوشیدند که روی آنها با مشت سیاه و سپید نوشته شده بود: «من معتادم» و یا «اخطار! من تروریست جنبش مقاومتم!».

در ادامه، دانشجویان سعی نمودند نیروهای انتظامی و امنیتی را از میلوشویچ جدا کنند و از این‌رو در پیام‌های کوتاه، ایمیل‌ها و پلاکاردهای خود، نیروهای مذکور را با پیام‌هایی چون «جنگی بین ما و شما وجود ندارد. ما هر دو قربانیان این دیکتاتور و رژیم‌اش هستیم»، مورد خطاب قرار دادند. با این وجود، تا ابتدای سال ۲۰۰۰، حدود هفتاد هزار دانشجو در یوگسلاوی، به اتهام عضویت در جنبش مقاومت دستگیر شدند. در عین حال، این سطح از سازماندهی، در جامعه‌ای که هیچ‌گونه سابقه‌ای در این زمینه نداشت، بدون کمک‌های مالی و آموزشی بعید می‌نمود. در این خصوص، قابل ذکر است که جنبش مقاومت، از سال ۱۹۹۹، تقریباً سه میلیون دلار از «بنیاد ملی دموکراسی» در واشنگتن دریافت کرد. همچنین مبالغی نیز

از بنیاد جمهوری خواهان به جنبش دموکراسی در یوگسلاوی کمک شد که گمان می‌رود جمع آنها به چهل میلیون دلار برسد. در بهار سال ۲۰۰۰ نیز «خانه آزادی»، جلساتی آموزشی را برای فعالان این جنبش در هتل هیلتون شهر بوداپست تشکیل داد. یکی دیگر از کمک‌های خانه آزادی در آمریکا، تأمین بودجه برای انتشار پنج هزار جلد کتاب «از دیکتاتوری به دموکراسی» نوشته جین شارپ، پروفیسور انستیتو آلبرت انشتاین در بوستون بود. شارپ که از طرفداران آموزه عدم خشونت گاندی است، در این کتاب، که عنوان فرعی آن «سیستم متدیگ برای رهایی»، می‌باشد، ۱۹۸ روش را برای اقدامات دور از خشونت برمی‌شمارد. شارپ در مقدمه این کتاب می‌نویسد:

*«اصول من هیچ ربطی به بی‌عملی ندارند. آنها بر تجزیه و تحلیل قدرت دیکتاتوری قرار دارند و اینکه چگونه می‌توان آنها را درهم شکست. به این معنا که شهروندان در همه سطوح از اطاعت قدرت دولتی و نهادهای آن سرپیچی کنند.» (۴)*

به هر ترتیب، در آگوست سال ۲۰۰۰، میلوشوویچ قانون اساسی یوگسلاوی را تغییر داد تا بتواند یک بار دیگر رئیس جمهور شود و مطمئن بود که در فاصله دو ماه، هیچ نیرویی قادر نیست در رقابت با او به شکل خود بپردازد. جنبش مقاومت، تمامی نیروهای مخالف و اپوزیسیون را فراخواند تا با معرفی نامزد واحد، وارد انتخابات شوند و تمامی توان خود را برای پیروزی به کار گیرند. به این ترتیب، مخالفان میلوشوویچ در ائتلاف «مخالفان دموکراتیک یوگسلاوی» گردهم آمدند و نامزدهای پراکنده را مجبور کردند به نفع «ویسلاو کوشتانیتسا»، از رقابت انتخاباتی کناره بگیرند. این ائتلاف، از حمایت جنبش مقاومت، سازمان‌های غیردولتی در داخل و کشورهای اروپایی و آمریکا در خارج برخوردار بود. کوشتانیتسا در روز ۲۴ سپتامبر، با اکثریت مطلق پیروز شد. میلوشوویچ بر آن شد که انتخابات را به دور دوم بکشد و اعلام نمود آراء رقیب وی، زیر پنجاه درصد بوده است. در پی این اعلام، هزاران نفر از مردم خشمگین به خیابان‌ها ریختند و با استفاده از بولدوزرهای کشاورزی، پارلمان را به محاصره درآوردند. روز دوم اکتبر، اعتصاب سراسری اعلام شد. دانشجویان و کارگران صنایع نساجی و معادن ذغال سنگ، در اعتراض به دولت، در محل تحویل و کار خود دست به اعتصاب زدند

و به تدریج، نافرمانی مدنی تمامی بخش‌های جامعه و خدمات عمومی را دربرگرفت. در این میان، برخی فعالان جنبش مانند مارویچ و ماریک، به صورت پنهانی با فرماندهان نظامی و انتظامی ملاقات کرده و آنها را قانع نمودند از دستور شلیک به جمعیت معترض اطاعت نکنند؛ هرچند در درگیری‌های پلیس با دانشجویان، یک نفر کشته شد. سرانجام، میلووشویچ در برابر سیصد هزار تجمع‌کننده در خیابان‌های بلگراد، تسلیم شد. وی در اول آوریل ۲۰۰۱، توسط پلیس یوگسلاوی، دستگیر و به دادگاه بین‌المللی تحویل داده شد تا به عنوان جنایتکار جنگی محاکمه شود. پس از پیروزی جنبش مقاومت، پنج نفر از اعضای این جنبش، در بلگراد، مرکزی را با عنوان «مرکز مقاومت بدون خشونت» تأسیس کرده‌اند که با حمایت مالی مؤسسات آمریکایی، تجربیات خود را در اختیار دیگر جوامع و جنبش‌های مشابه قرار می‌دهد. ایوان مارویچ، از اعضای این مرکز در بالیتمور آمریکا، با همکاری شرکت Break Ruby، نوعی بازی کامپیوتری به نام «آنکه قدرتمندتر است»، طراحی کرده و به بازارهای جهانی عرضه داشته است. بیشتر هزینه این بازی رایانه‌ای، توسط بنیاد خانه آزادی در آمریکا تأمین می‌شود. در این بازی، بازی‌کنندگان باید از بین تدابیر مختلف، راهی را که به تضعیف دیکتاتور و سپس برکناری آن بیانجامد، انتخاب کنند. در حین بازی، بهره‌گیری از انواع مقاومت مدنی مجاز است، اما برای به کار گرفتن خشونت و گسترش آن، نه فقط هیچ امتیازی به بازیگر داده نمی‌شود، بلکه امتیاز او نیز کاهش می‌یابد. در واقع، رویه دیگر این نوع انقلاب‌ها، بهره‌گیری از امکانات نوین ارتباطی برای صدور انقلاب و آموزش آن است که البته بدون سرمایه‌گذاری شرکت‌ها و مؤسسات آمریکایی، هیچ‌گاه عملی نمی‌شدند. (۵)

## ۲. بهره‌گیری از گزینه میانی؛ منطق درونی انقلاب رنگی

با بررسی موردی انقلاب مخملی در یوگسلاوی، اکنون می‌توان به این نتیجه مهم دست یافت که آنچه منطق درونی این الگو را تشکیل می‌دهد، بهره‌گیری از گزینه میانی است. به بیان دیگر، انقلاب رنگی از یک سو گزینه‌ای است میان انقلاب خشونت‌آمیز و اصلاحات درون حکومتی و از سوی دیگر و به لحاظ سازماندهی، در میانه سازمان‌های نیمه‌مخفی و سلسله مراتبی (منضبط) و احزاب حکومتی با فعالیت آشکار ایستاده است. همچنانکه از یک سو

جایگاهی میان مبارزه چریکی، پنهانی و براندازانه و فعالیت انتخاباتی کاملاً در چارچوب گفتمان دولتی را برمی‌گزیند و از سوی دیگر، شیوه‌ای است در میانه مبارزه کاملاً خودانگیخته و داخلی و مداخله صرف خارجی. در میانه ایستادن، این مزیت را به الگوی انقلاب رنگی می‌دهد که حتی‌الامکان از مزایای هر دو سر طیف بهره‌بردار و در عین حال از برخی هزینه‌ها و مضرات آنها به دور باشد. بر این اساس، برای تشریح ویژگی‌های انقلاب‌های رنگی، می‌توان به چهار گزاره اشاره کرد که محتوای آنها به ترتیب مسالمت‌جویی، جنبش‌گرایی، بهره‌گیری از امکانات نوین ارتباطی و استفاده از سرمایه‌گذاری خارجی‌اند.

## ۲- ۱. انقلاب رنگی، الگوی تغییر مسالمت‌آمیز و به دور از خشونت حاکمان است.

انقلاب رنگی به مثابه الگوی نوین تغییر حاکمان، بر نفی دوگانه‌سازی‌های کاذب گذشته اعم از دوگانه انقلاب و اصلاح بنا شده است. به این معنا، الگوی تازه، سنتز یا هم‌نهاد دو الگوی پیشین یعنی انقلاب و اصلاح می‌باشد. به بیان دیگر، مفروضه بنیادین انقلاب رنگی این است که می‌توان در اهداف انقلابی بود و در روش اصلاح‌طلب و مسالمت‌جو. به این معنا، انقلاب رنگی بر روش‌های غیرخشن مبارزه و ترکیبی از فشار توده‌ای سازمان‌یافته (از جمله جنبش‌های اجتماعی)، در عین آمادگی برای گفتگو، مذاکره و پیشبرد مرحله‌ای اهداف، تأکید می‌کند. بهره‌گیری از آموزه عدم خشونت، بیش از آنکه گزینه‌ای اخلاقی باشد، انتخابی راهبردی و استراتژیک است. این امر، از آن روست که اعمال قهر در برابر قدرتی که مزیت هژمون بودن را دارد، غالباً بی‌نتیجه است. به بیان گرامشی، هژمونی، بیانگر نوعی اقتدار است که نه به واسطه استفاده ناخردمندانه از قدرت، بلکه از طریق رضایت یعنی نوعی توافق ضمنی نوشته‌نشده که اغلب به صورت حسی عام و متعارف منتقل می‌شود، کاربرد دارد. (۶) به بیان دیگر، قدرت از طریق هژمونی نوعی نظام معنایی که سازنده ذهن جمعی است، اعمال می‌شود. به واقع، قهر و مبارزه خشونت‌آمیز در برابر رژیم‌هایی که هژمون است، فقط چهره زور و غلبه آن را به چالش می‌گیرد و نه چهره‌ای که مبتنی بر رضایت است. در عین حال، هر نظام سیاسی تثبیت‌شده‌ای، در بعد اعمال زور و غلبه قهرآمیز، توانمند و تا حدزیادی روئین‌تن است و تا زمانی که اراده روانی آن برای اعمال قهر و سرکوب با اختلال مواجه نشود، نمی‌توان جنبه



قهرآمیز آن را با بحران مواجه کرد. مبارزه مسالمت‌آمیز، موجب می‌شود اولاً، چهره توأم با رضایت حکومت به تدریج مخدوش شود و ثانیاً، ظرفیت نیروهای سرکوب برای اعمال قهر و زور عریان تا حد زیادی تخلیه گردد. از سوی دیگر، تجارب گذشته نیز نشان داده که هرگونه شکست در آوردگاههای قهرآمیز، به بازتولید روانی طرف پیروز و سرخوردگی طرف ناکام خواهد انجامید. این در حالی است که روش‌های مسالمت‌آمیز، به این سطح از بی‌تعادلی روانی منجر نمی‌شوند. این تلقی، عمدتاً برگرفته از برخی تجربیات کشورهای اروپای شرقی به ویژه لهستان، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی است. به واقع، تجارب اروپای شرقی مهر تأییدی بر رویکردهای مسالمت‌آمیز است و به استثنای رومانی که سرگونی چائوچسکو دیکتاتور آن، همراه با خون‌ریزی بود، در سایر کشورها، نیروهای جامعه مدنی (به ویژه جنبش همبستگی به رهبری لخ والسا در لهستان) با روش‌های مسالمت‌آمیز و مرحله به مرحله، رژیم را وادار به عقب‌نشینی و در نهایت کناره‌گیری از قدرت کردند. درایت مخالفان این جوامع، آن بود که خود را درگیر بازی‌ای که در آن اقتدارگرایان حزبی دست بالا را داشتند، نکرده و بازی را با قوانین و آهنگ مورد نظر خود انجام دادند. به عبارت دیگر، با احتراز از تشکیلات آهنین حزبی، پیشاهنگ، مخفی و همچنین سازماندهی شفاف و جنبشی، از ظرفیت سرکوب حکومت‌ها کاستند. (۷) بر این اساس، گزینه گذار مسالمت‌آمیز، از راهبرد نامتقارن یا عدم تقارن راهبردی سود می‌برد. عدم تقارن راهبردی، عبارت است از اقدامات نامتقارن و تلاش در جهت دورزدن یا تحت‌الشعاع قراردادن قدرت و توانایی‌های حریف، به همراه استفاده بهینه از نقاط ضعف و آسیب‌پذیری‌های او و به کارگیری شیوه‌هایی که تا اندازه زیادی با روش‌ها و شیوه‌های او متفاوت و متمایز باشد. (۸) مزیت دیگر در بهره‌گیری از شیوه‌های مسالمت‌آمیز، استفاده از توانمندی‌های مخالفان درون‌حکومتی است. به بیان دیگر، انقلاب به شیوه قهرآمیز، به قطبی شدن فضای سیاسی و فرسایش نیروهای بنیابینی می‌انجامد و باعث می‌شود آنها به یکی از دو سوی میدان مبارزه سوق یابند. این در حالی است که انقلاب رنگی، امکان آن را فراهم می‌کند تا پتانسیل درون‌حکومتی نیز، در راستای انقلاب، بسیج شود.

## ۲-۲. حاملان و عاملان انقلاب رنگی، جنبش‌های نوین اجتماعی‌اند.

جنبش‌های اجتماعی، یکی از اشکال سازمان‌یابی نیروهای جامعه مدنی محسوب می‌شوند و در گذار به دموکراسی، در کشورهای نظیر کره جنوبی، شیلی، آفریقای جنوبی و برخی از کشورهای اروپایی شرقی و مرکزی، نقش اساسی ایفا کرده‌اند. جنبش‌های اجتماعی جدید، حسب تعریف، به جنبش‌هایی گفته می‌شود که از دهه ۱۹۶۰، عمدتاً در جوامع اروپای غربی و آمریکای شمالی سربرآوردند. این جنبش‌ها، برخلاف اسلاف قرن نوزدهمی خود، بسیار وسیع، گسترده و متنوع‌اند و طیف گوناگونی از نیروهای اجتماعی از جمله جنبش‌های دانشجویی، جنبش حقوق مدنی، جنبش زنان، جنبش محیط زیست، جنبش صلح، جنبش‌های ضدنژادپرستی، جنبش حمایت از حقوق کودکان و گروه‌های مخالف تولید، تکثیر و استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی را دربرمی‌گیرند. (۹) جنبش‌های جدید، برخلاف جنبش‌های مدرن و کلاسیک، برای همه امور نسخه نمی‌پیچند و اهداف، برنامه‌ها و مطالبات محدودی را دنبال می‌کنند. از سوی دیگر، تشکل‌ها و سازمان‌های جنبش‌های جدید، غیرمتمرکز، پراکنده و کوچک‌اند و به راحتی می‌توان عضو این جنبش‌های متکثر شد و یا عضویت آنها را ترک کرد. این در حالی است که جنبش‌های مدرن، غالباً با قواعد انعطاف‌ناپذیر سازمانی و سلسله‌مراتب مشخص شناخته می‌شدند. (۱۰) ماریودیانی و دوناتلا دلاپورتا، با بررسی جنبش‌های جدید در اروپا و آمریکا، نشان داده‌اند که خصلت ساختاری این جنبش‌ها، بیشتر شبکه‌ای است و این خصلت، تسهیل‌کننده انتشار اطلاعات و بسیج گروه‌هاست که می‌توان از آن با عنوان «شبکه اجتماعی» یاد کرد. (۱۱) شبکه یا Network، اشاره به نوعی تشکیلات مسطح است که در آن رابطه‌ای کمابیش هم‌تراز مابین اعضا و یا هسته‌های تشکیل‌دهنده آن وجود دارد. اگر سازمان‌های سیاسی سنتی را به هرم تشبیه کنیم، تشکل‌های شبکه‌ای را می‌توان به تور ماهی‌گیری تشبیه کرد که هسته‌های سیاسی، گره‌های آن را تشکیل می‌دهند. این گره‌ها، عمدتاً نقطه‌های آرایه خدمت به بقیه اعضای شبکه می‌باشند و حداکثر آزادی برای ابراز خلاقیت و ابراز وجود خود در چارچوب شبکه را دارند.

سازماندهی شبکه‌ای، به صورت بدوی، در گذشته هم وجود داشته، اما امروزه با استفاده از ابزار نوین ارتباط جمعی، از جمله اینترنت، کارآمدتر گشته و رفته رفته به ابزار بسیار مؤثری در

سازمان‌دهی اجتماعی و سیاسی تبدیل می‌شود. عده‌ای، اینترنت را صرفاً ابزار اطلاع‌رسانی می‌بینند، اما اینترنت، امکانی برای سازمان‌یابی شبکه‌ای است. مدل شبکه‌ای، به خاطر خصلت مسطح، غیرهرمی و غیرمتمرکز آن، می‌تواند در ورای اختلافات سیاسی و تشکیلاتی و به رغم پراکندگی جغرافیایی، مکانیزم مناسبی برای همکاری و هماهنگی در میان فعالان انقلاب رنگی باشد و از این‌رو، جنبش‌های نوین اجتماعی، بیشترین هم‌خوانی را با این الگوی تغییر رژیم دارند. علاوه بر این، شیوه مبارزاتی جنبش‌های کلاسیک، غالباً چریکی بود، اما جنبش‌های جدید به اعمال سمبلیک و نافرمانی مدنی متوسل می‌شوند و دغدغه آنها، بیش از کسب قدرت سیاسی، تحت تأثیر قرار دادن افکار و عرصه عمومی جامعه است. جنبش‌های کلاسیک بر بولتن‌ها و نشریات درون‌سازمانی و ارتباطات پنهانی و محرمانه تأکید داشتند؛ اما جنبش‌های جدید به انتقال پیام‌ها و معناها از خلال رسانه‌های فراگیر، علنی و غیررسمی اقدام می‌کنند. روابط میان طرفداران جنبش نیز فقط به احزاب، نهادها و سازمان‌های بزرگ بوروکراتیک متکی نیست، بلکه اساس آن بر شبکه وسیع روابط غیررسمی میان همفکران، همکاران و دوستان مبتنا یافته و نهادهای حکومتی، به راحتی نمی‌توانند این شبکه وسیع روابط جمعی و نامحسوس را از پیش روی بردارند. البته این امر مانع از آن نمی‌شود که نهادهای دولتی و حزبی به این جنبش‌ها نپیوندند. این جنبش‌ها، همچنین این امکان را فراهم می‌کنند که شیوه مبارزه شفاهی و سیال، جایگزین مبارزه متمرکز و مکتوب شود. این شیوه، که شرکت‌کننده را در بیان، مناظره و دریافت مستقیم درگیر می‌کند، در نحوه انتشار اندیشه شورشی، نتایج فوری به دنبال دارد. در حالی که پلیس می‌تواند بی‌هیچ مانعی، فروش و یا انتشار روزنامه مخرب را ممنوع کند، نمی‌تواند، به همان سهولت، مانع هر نوع ملاقات و مبادله لفظی شود. (۱۲)

مجموعه این خصلت‌ها، مبین آن هستند که جنبش‌های نوین اجتماعی و اساساً رفتارهای جنبشی، بهترین محمل بروز انقلاب رنگی و مؤثرترین عامل پیروزی آن می‌باشند.

## ۲-۳. انقلاب رنگی بر پایه امکانات نوین ارتباطی شکل گرفته و پیروز می‌شود.

انقلاب رنگی بیش از هر چیز، امکانات نوینی را که روند جهانی شدن در اختیار بشر امروز نهاده، به خدمت می‌گیرد. بر این اساس، در دنیای جهانی‌شده کنونی، مسأله مرکزی، تأثیر بر

افکار عمومی است و حلقه مرکزی برای این تأثیر، رسانه‌های جمعی و ارتباطات جهانی می‌باشند و جهانی شدن، این امکان را به وجود آورده که شبکه ارتباطات، تبدیل به عمل جمعی و حرکت جمعی شود. به این معنا، انقلابیون پست‌مدرن، از فراگرد جهانی شدن سود می‌جویند. آنان ماهرانه با امکانات تکنولوژی ارتباطات مانند اینترنت آشنایی دارند. سایت‌های انتقادی را علیه رژیم‌ها سازمان می‌دهند، پیام‌های کوتاه را از طریق تلفن‌های همراه رد و بدل می‌کنند و مرتب قرارهای جدید می‌گذارند. آنها همچنین می‌دانند که چگونه از تلویزیون که تأثیر همگانی گسترده‌ای دارد به بهترین شکل استفاده کنند. در گرجستان، جنبشی که انقلاب گل سرخ را به پیروزی رساند، جنبش «کافیست» نام داشت. این جنبش، در طول مبارزات خود، فیلمی را از طریق تلویزیون‌های مداربسته و کابلی به نمایش گذارد که بیش از هر چیز بر جوانان تغلیس و بسیج آنها تأثیر گذاشت. عنوان این فیلم، «دیکتاتور را سرنگون کنید!» بود که گزارشی از سرنگونی میلوشوویچ در یوگسلاوی به شمار می‌رفت. این نمایش، نوعی احساس این‌همانی به وجود آورد که گویی می‌توان عین همان سناریو را در تغلیس نیز پیش برد. (۱۳) بر این اساس، امکانات جدید ارتباطاتی و اطلاعاتی، هم عاملی برای برانگیختن و هم محملی برای سازمان‌یابی انقلاب‌های رنگی‌اند. بهره‌گیری از این امکانات، مزیت دیگری هم دارد و آن این است که مبارزه را با زندگی روزمره سازگار می‌کند و مانع از بروز اختلال فراگیر در آن می‌شود. در واقع، اگر انقلابیون بخواهند مدل‌های گذشته فعالیت سیاسی را بازتولید کنند و تحولاتی را که در زمینه تکنولوژی، مناسبات اجتماعی و ارتباطات در جامعه اتفاق افتاده، نادیده بگیرند، می‌بایست همان فرم‌های هرمی هیرارشی (سلسله‌مراتبی) و فعالیت‌های حرفه‌ای انقلابی را در دستور کار قرار دهند و این، با زندگی روزمره اجتماعی و سرزندگی و شادابی آن مغایر است و آن را متلاشی می‌کند. کارکرد مهم رسانه‌های نوین که کنترل آنها بسیار دشوار می‌باشد، تأثیر بر افکار عمومی و بسیج آن است؛ به گونه‌ای که به واسطه این رسانه‌ها، نوعی فضای عمومی شکل می‌گیرد و بسیاری از افراد، بدون آنکه یکدیگر را ببینند و تبادل نظر کنند، مانند یکدیگر فکر و در نتیجه مانند یکدیگر نیز عمل می‌کنند. بر این اساس، از طریق تولید پیام، شعار و اندیشه به شیوه‌ای هنری و از طریق تصویر، گرافیک، صدا و موسیقی، تصورات دستکاری و بسیج می‌شوند و در نهایت، فعالیت سیاسی، این امکان را می‌یابد که با زندگی

روزمره آمیخته شود. اگر این آمیختگی از انقلابیون گرفته شود، آنها دچار استرس و بیگانگی از جامعه می‌شوند. در این صورت، دیگر مانند گذشته، نیازی نیست که برای تبدیل افکار عمومی به نیروی اجتماعی و تغییر اوضاع سیاسی، به اهرمی مانند حزب سیاسی متوسل شد و اگر این تغییر در افکار عمومی پیدا شود، مردم در بزنگاه تاریخی، خودشان راه را باز می‌کنند و احتیاجی به اعمال نیرو، فشار و زور از طریق اهرم‌های جدا از مردم وجود ندارد.

## ۲-۴. انقلاب رنگی، تا کنون با سرمایه‌گذاری قدرت خارجی به پیروزی رسیده است.

تجربیات موجود در خصوص انقلاب‌های رنگی یا مخملی، شامل شواهد بی‌شماری دال بر دخالت و سرمایه‌گذاری عوامل خارجی، به ویژه ایالات متحده آمریکا هستند. این حمایت‌ها، عمدتاً در بردارنده موارد ذیل می‌شوند:

**یک.** حمایت سیاسی به شکل پشتیبانی از خواست‌های مخالفین و همچنین اعمال فشار بر دولت وقت برای تأمین خواست آنها با ابزارهای مختلف.

**دو.** حمایت مالی از اعتصاب‌کنندگان و تظاهرکنندگان و نیز تأمین هزینه‌های انتخاباتی نامزدهای مخالف دولت.

**سه.** حمایت سیاسی و مالی از نهادها و سازمان‌های غیردولتی حامی اهداف آمریکا. برای مثال، قبل از انتخابات اوکراین، جورج بوش پدر، کسینجر، مادلین آلبرایت، دونالد رامسفلد، سناتور جان مک کین و ریچارد هالبروگ، از جمله مسافرانی بودند که به کیف رفتند و به تدارک مبارزات انتخاباتی و تظاهرات عمومی کمک کردند. (۱۴)

همچنین در سال ۲۰۰۶، حدود ۱۲۴ میلیون دلار از بودجه ایالات متحده، به تشکیل «سپاه واکنش سریع» برای شرکت در انقلاب‌های رنگی اختصاص یافت. در این خصوص، تأکید شده بود که اعضای این سپاه را نمایندگان دیپلماتیک و کارکنان سازمان‌های غیرنظامی تشکیل می‌دهند. یکی از برجسته‌ترین اعضای دیپلماتیک این سپاه، ریچارد مایلز سفیر آمریکا در انقلاب رز گرجستان و قبل از آن در یوگسلاوی و بلغارستان است. به واقع، وی نقش اصلی را در هدایت و سازماندهی این انقلاب‌ها بر عهده داشته؛ به گونه‌ای که پس از بحران گرجستان،

وی به سفیر برانداز مشهور شد و جراید گرجستان نیز از وی، به عنوان سفیر کارکشته و باتجربه در انقلاب‌ها و کودتاها یاد کردند. (۱۵) در عرصه بنیادهای خصوصی و غیردولتی نیز «بنیاد سوروس»<sup>۱</sup> در آمریکا، مهمترین حامی و سرمایه‌گذار در انقلاب‌های رنگی است. جورج سورس، میلیاردر معروف آمریکایی و بنیان‌گذار مؤسسات زنجیره‌ای سوروس در جهان است. این بنیاد، در بسیاری از کشورها، به نام بنیاد «جامعه باز» شناخته می‌شود. برای نمونه، جامعه باز در جریان انقلاب رز نقش بسیار بارز و اساسی در گرجستان ایفا نمود. شوارد نادره، پس از استعفا، علناً اعلام کرد که بنیاد سوروس در سقوط دولت وی نقش اصلی را داشته است. وی همچنین، ضمن معرفی سوروس به عنوان مقصر اصلی، افزود:

«من شوکه شدم که چه طور یک سازمان غیردولتی تا این حد می‌تواند در امور داخلی یک کشور دخالت نماید. من در مورد کمک مالی این بنیاد به طور دقیق نمی‌توانم اظهار نظر کنم ولی یکی از سفرها به من گفت که ۲/۵ تا ۳ میلیون دلار کمک مالی به مخالفین کرده است.» (۱۶)

در واقع، تأسیس و حمایت مالی سازمان جوانان کمارا یا جنبش کافیسست در گرجستان، مهمترین فعالیت جامعه باز برای سرنگونی شوارد نادره بود. پس از پیروزی انقلاب رز نیز جامعه باز، صندوقی را به منظور کمک به دولت تازه تأسیس اختصاص داد و از محل آن، حداقل درآمد لازم برای زندگی اعضای دولت را محاسبه و حقوق آنها را به همراه مقداری کمک برای اصلاحات در پلیس، به مدت چندماه، پرداخت کرد.

همچنین، در خلال انقلاب رز، بنیاد سوروس یک کانال تلویزیونی سراسری را با نام روستاوی ۲ تأسیس کرد که مجهز به اکیپ‌های مشاوران تبلیغاتی و سیاسی خارجی به منظور کمک به مخالفین بود. این شبکه، در خلال بحران پارلمانی، به فعالیت شبانه‌روزی و پوشش خبری بسیار وسیع از فعالیت‌ها و سیاست‌های مخالفین و همچنین تظاهرات و اعتراضات مردمی پرداخت و توانست تأثیر بسزایی در بسیج حمایت مردمی ایفا کند. (۱۷) بنیادهایی از این دست، همچنین سرمایه‌گذاری و اجرای نظرسنجی‌های گسترده را در کنار برگزاری انتخابات در کشورهای موضوع انقلاب رنگی بر عهده می‌گیرند تا با نشان دادن تضاد میان نتایج

اعلام شده انتخابات از سوی حکومت و نتایج نظرسنجی، خشم مردم را برانگیخته و جرقه انقلاب رنگی را روشن کنند.

### ب. امکان انقلاب رنگی؛ از فرصت سیاسی تا کنش اجتماعی

پس از واکاوی و بازنمایی شرایط و ویژگی‌های اساسی انقلاب‌های رنگی، اکنون می‌توان به بررسی شرایط امکان آن در جامعه کنونی ایران پرداخت. در این خصوص، اصل بر آن است که از منظر مخالفین جمهوری اسلامی و عامل خارجی، به این موضوع نگریسته شود. این امر از آن روست که انقلاب رنگی، به مثابه پدیده، به گونه‌ای تنگاتنگ با مقوله‌ای به نام جنبش اجتماعی و عمل در چارچوب آن پیوند خورده و فعالیت در این عرصه، بیش از هر چیز منوط به ذهنیت عاملان و برداشت آنها از شرایط موجود و نحوه صورت‌بندی ساختارهاست. به بیان دیگر، در این عرصه، برداشت از واقعیت مهمتر از خود واقعیت است و در نهایت، چگونگی ارتباط میان ذهنیت کارگزاران جنبش‌ها با ساختارهای سیاسی - اجتماعی است که شرایط امکان و پیروزی یا امتناع و شکست انقلاب‌های رنگی را تعیین می‌کند. به همین دلیل است که در هر چهار تجربه مورد اشاره در این مقاله، یعنی یوگسلاوی، گرجستان، اوکراین و قرقیزستان، انقلابیون، از عباراتی همچون «و قتش رسیده»، «دیگر کافیت» و «کارش تمام است»، استفاده کردند و حتی جنبش‌های خود را با همین عنوان‌ها نامیدند تا این تصور را در اذهان عمومی ایجاد کنند که لحظه سرنوشت‌ساز برای پیروزی انقلاب فرا رسیده است. بر این اساس، برای تحلیل شرایط امکان انقلاب رنگی در هر جامعه‌ای، می‌بایست شرایط امکان جنبش‌های اجتماعی اعتراض‌آمیز را بررسی نمود.

برای بررسی این شرایط، بر اساس جامعه‌شناسی جنبش‌ها، می‌توان از نظریه فرایند سیاسی<sup>۱</sup> استفاده کرد. این مدل، تأکید خود را بر وجود یا فقدان فرصت‌های سیاسی<sup>۲</sup> قرار می‌دهد. این فرصت‌ها، غالباً جنبه ساختاری دارند و در کنترل فعالان جنبش‌ها نیستند. از جمله اولین

---

1 . Political Process Model

2 . Political Opportunity

تعاریفی که از ساختار فرصت سیاسی صورت گرفته، به تغییراتی توجه دارد که می‌توانند سبب گشایش‌های ناگهانی در نظام شوند. به بیان داگ مک‌آدام<sup>۱</sup>: «هر واقعه یا فرایند اجتماعی گسترده‌ای که محاسبات و فرض‌های سامان‌بخش یک نظام سیاسی را تضعیف کند، تغییری را در فرصت سیاسی ایجاد می‌نماید.» (۱۸)

برای مثال، ساختار حکومت اعم از نظام حزبی و نظام انتخاباتی و نحوه ارتباط میان آنها و یا وجود جناح‌بندی‌های گوناگون در حکومت و بروز شکاف میان آنها، می‌تواند فرصت‌ساز باشد. همچنین، تغییر سیاست حکومت و تصمیم به لیبرالیزه کردن رژیم سیاسی یا گشایش درهای نظام سیاسی به هر دلیلی، می‌تواند فرصت مورد نظر را به دست دهد. اعمال فشارهای جهانی و بین‌المللی بر حکومت‌ها و یا افزایش وزن اجتماعی و دموگرافیک گروه اجتماعی معین مانند طبقه متوسط، می‌تواند اهمیت سیاسی آن گروه و در نهایت، فرصت‌ها و فضاهای مربوط به عمل در چارچوب آن را گسترش دهد. در عین حال، حتی در شرایط ویژه‌ای، انسداد کامل فضای سیاسی نیز می‌تواند فرصت مورد نظر را مهیا کند. این شرایط غالباً شامل ضعف مفرط حکومت و فشار داخلی و خارجی فزاینده بر آن است. به لحاظ تاریخی نیز اکثر جنبش‌های سیاسی در ایران قرن بیستم، بر بستر گشایش نسبی و موقتی فضای سیاسی به تحرک درآمده‌اند. برای مثال، در سال‌های ۳۲ - ۱۳۲۰ که به علت موقعیت ویژه ایران محمدرضا پهلوی قادر به اعمال دیکتاتوری نبود؛ بازگشایی نسبی فضای سیاسی (۴۲ - ۱۳۳۹) و متعاقب آن بروز جنبش‌های دانشجویی، جبهه ملی دوم و جنبش‌های اسلام‌گرا؛ تأثیر سیاست حقوق بشر کارتر بر محمدرضا پهلوی (۱۳۵۶) و برداشت ذهنی فعالان سیاسی از این تأثیر که در عرض چند ماه به شکل‌گیری انواع جنبش‌های خرد و در نهایت جنبش کلان ضد دیکتاتوری انجامید و بالاخره پس از خرداد ۱۳۷۶ که نوعی گشایش سیاسی - فرهنگی در ایران صورت گرفت، شاهد بروز حرکت‌های نسبتاً سازمان‌یافته دانشجویی، جوانان، قومی، معلمان و تا حدی زنان بودیم.

بر مبنای این تلقی، مخالفین جمهوری اسلامی بر این عقیده‌اند که ساخت روابط سیاسی و اجتماعی در فضای کنونی ایران، در تمام زمینه‌ها، برای بهره‌برداری و عملیاتی کردن الگوهای



چون انقلاب رنگی آماده است. بر این اساس، جمهوری اسلامی، نظامی است که یکی از لایه‌ها و رویه‌های آن را، به هر ترتیب، انتخابات شکل می‌دهد و نظام انتخاباتی بالنسبه فرصت‌خیزی دارد و از این‌رو، مستعد الگوهای مسالمت‌آمیز تغییر همچون انقلاب رنگی است. چنانکه وقوع این انقلاب در کشورهایی چون یوگسلاوی، گرجستان، اوکراین و قرقیزستان، پیامد حضور گسترده مردم در عرصه انتخابات بوده است. در این کشورها، مردمی که در انتخابات شرکت می‌کردند، درستی برگزاری و یا نتایج آن را با تردید می‌نگریستند و از این طریق می‌توانستند نه فقط مشروعیت انتخابات، بلکه مشروعیت نظام یا حاکمان برگزارکننده انتخابات را به زیر سؤال ببرند. این تلقی مبین آن است که مخالفین جمهوری اسلامی می‌بایست، از این پس، از راهبرد قدیمی خود در مواجهه با انتخابات در جمهوری اسلامی یعنی راهبرد تحریم، عدول کنند. به واقع، تجربه نشان داده که تحریم انتخابات یا شرکت اقلیتی از مردم در آن، به تنهایی برای اثبات عدم مشروعیت رژیم کافی نیست. در بسیاری از نقاط جهان، بخش عظیمی از مردم در روز انتخابات در خانه می‌مانند و یا خود را به کار، تفریح و سرگرمی مشغول می‌کنند و زحمت رفتن پای صندوق رأی را به خود نمی‌دهند. این امر، کوچکترین علامت سئوالی در برابر مشروعیت رژیم حاکم بر آنها قرار نمی‌دهد. از سوی دیگر، تجربه نشان داده که تشویق فزاینده به تحریم، لزوماً با اقبال جامعه ایرانی مواجه نخواهد شد و رفتار انتخاباتی مردم ایران، از این لحاظ، قابل پیش‌بینی نیست. حسین باقرزاده، یکی از فعالان مخالف جمهوری اسلامی، در این خصوص معتقد است:

*«برای مردمی که باید تحت حکومت جمهوری اسلامی زندگی کنند، تنها انتخابات بین رأی دادن و رأی ندادن نیست. آنان اگر احساس کنند که رأی به یک نامزد ممکن است در توازن قدرت حاکم تأثیری بگذارد و یا تغییری در سیاست‌های حاکم ایجاد کند، ممکن است به صورت تاکتیکی به پای صندوق رأی بروند و فرد مطلوب‌تر را انتخاب کنند. این کار را بخش عظیمی از مردم ایران نه فقط در خرداد ۷۶ که در بسیاری از انتخابات ریاست جمهوری پیش و پس از آن نیز انجام داده‌اند. عامه مردم به دنبال رئال‌پاتیک هستند. آنان گزینه‌ها و شرایط موجود را ارزیابی می‌کنند و بدیل‌ها را در نظر می‌گیرند و چنانچه*

بدیل مناسبی در برابر انتخابات عرضه نشود، تحریم صرف نمی‌تواند منشاء اثری باشد.» (۱۹)

بر این اساس، راهبردی که به جای تحریم تجویز می‌شود، برگزاری نوعی انتخابات موازی در چارچوب نظام انتخاباتی جمهوری اسلامی است که، به زعم مخالفین، می‌تواند در نهایت، راه را برای برآمدن انقلاب رنگی و پیروزی آن هموار کند. در چارچوب این راهبرد، می‌بایست ابتدا یک یا چند فعال سیاسی و مخالف جمهوری اسلامی و یا چهره‌های موجه در سطح بین‌المللی، در انتخابات (ریاست جمهوری) ثبت نام کنند و در قبال این ثبت نام، این انتظار وجود خواهد داشت که شورای نگهبان، نامزدهای مورد نظر را رد صلاحیت کند. رد صلاحیت نامزد مذکور، می‌تواند به منزله جرقه‌ای برای آغاز جنبش فراگیر مردمی باشد که تحت لوای حمایت از برپایی انتخابات آزاد و منصفانه فعالیت کند و روزبه‌روز بر تعداد اعتراض‌کنندگان و عمق مطالبات آنها افزوده شود. این جنبش فراگیر می‌تواند شامل خرده‌جنبش‌های نوین اجتماعی همچون جنبش دانشجویی، جنبش‌های زنان و جنبش حمایت از حقوق بشر باشد و با بهره‌گیری از اعتراض مسالمت‌آمیز، حلقه محاصره مدنی نظام را تنگ‌تر کرده و در نهایت، موجبات تغییر آن را فراهم کند. (۲۰)

بر این اساس، طراحان این سناریو گوشزد می‌کنند که نادرستی برگزاری انتخابات در جمهوری اسلامی برخلاف نمونه‌هایی که تا کنون انقلاب‌های رنگین در آنها صورت گرفته، نمی‌تواند بر مبنای تقلب در انتخابات توجیه شود. زیرا به زعم آنان: «در تجربه انتخابات در جمهوری اسلامی، دستکم در چند سال اخیر، کمتر نشانی از دست‌کاری در آرای مردم دیده شده است.» (۲۱) بنابراین، آنچه می‌بایست بر آن تمرکز شود، مقوله رد صلاحیت‌هاست که استفاده مناسب از آن می‌تواند به کنش‌های اعتراض‌آمیز جمعی با تأکید بر جنبش‌های جدید اجتماعی منجر شود. در عین حال، ساختار سیاسی نظام جمهوری اسلامی، حاوی فرصت دیگری است که اجازه شکل‌گیری این جنبش‌ها و اعمال جمعی مبتنی بر قالب‌های برآمده از آن را می‌دهد. جمهوری اسلامی، به زعم طراحان این سناریوها، نه همچون جوامع دموکراتیک اروپای غربی است که شکل‌گیری جنبش‌های نوین اجتماعی در آنها با کمترین مانع و مقابله حکومتی مواجه باشد و نه شرایطی مشابه رژیم‌های تمامیت‌خواه دارد که امکان ظهور

جنبش‌های اعتراضی و رادیکال در آنها بسیار اندک است. در جوامعی چون ایران، نظام سیاسی در مجموع، حاضر به پذیرش اشکال و میزان معینی از سازماندهی‌ها، حداقل در چارچوب اسلامی است و همین ویژگی می‌تواند تا حدی فرصت سیاسی مورد نظر را فراهم کند. برای مثال، برخی از انجمن‌های اسلامی دانشجویی که در چارچوب همین نظام رشد و نمو کرده‌اند، امروزه به پاشنه آشیل آن تبدیل شده‌اند. (۲۲)

حمیدرضا جلالی‌پور در کتاب خود با عنوان «جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی»، از نه جنبش خرد در جامعه امروز ایران سخن می‌گوید که عبارتند از جوانان، زنان، محذوفان لائیک، ایرانیان خارج از کشور، سبزه‌ها، جنبش فرهنگی - قومی، حقوق بشر، محرومان اداری و حاشیه‌نشینان شهری. (۲۳) البته جلالی‌پور جنبش دانشجویی و جنبش جوانان را به مثابه جنبش واحد قلمداد می‌کند که به نظر می‌رسد می‌بایست میان موقعیت آنها در جامعه ایرانی قائل به تمایز بود و در این صورت، شاهد ده خرده‌جنبش اجتماعی در فضای جامعه ایرانی هستیم. این موارد، همگی نشان می‌دهند که برخلاف نظر کسانی که مدعی‌اند جامعه مدنی در ایران ضعیف است و از این‌رو مستعد انقلاب‌های رنگین نیست، این ظرفیت در ساخت اجتماعی ایران به ویژه در شهرها وجود دارد. بر این اساس، جامعه مدنی صرفاً شامل سازمان‌های سیاسی که وظیفه‌شان ترجمان خواسته‌های تشکل‌های صنفی به گفتمان، شعار و مطالبات سیاسی و ادارکردن حکومت به پذیرش آن خواسته‌هاست، نمی‌باشد. جامعه مدنی همچنین در برگیرنده شبکه‌های سازمانده زندگی خصوصی نظیر گروه‌های تفریحی، محفل‌های دوستانه و شبکه‌های ارتباطی در محلات (که در جریان دوم خرداد ۷۶، نقش محوری ایفا کردند) و گروه‌های داوطلبانه و مستقل غیرسیاسی اعم از تشکل‌های تخصصی - حرفه‌ای، اصناف، اتحادیه‌ها، جنبش‌های اجتماعی، انجمن‌های علمی - فرهنگی و نظایر آن نیز می‌شود که کارکردشان دفاع از منافع و علائق گروه‌های شهروندی است. در ایران کنونی، بدیهی است که حوزه‌های دوم و سوم به نسبت پیشرفته‌تر از حوزه نخست یعنی احزاب سیاسی مخالف هستند. بر این اساس، مهرداد مشایخی از فعالان اتحاد جمهوری‌خواهان ایران، در ارزیابی اجمالی، معتقد است میزان توسعه نیروهای مدنی در ایران، عقب‌تر از نیروهای مشابه در آمریکای جنوبی و برخی کشورهای آسیایی همچون هند و ترکیه و کره جنوبی؛ هم طراز نیروهای مدنی در کشورهای

پیشرفته‌تر اروپای شرقی (در دهه ۱۹۸۰) مانند یوگسلاوی، مجارستان و لهستان و پیشرفته‌تر از کشورهای عربی خاورمیانه و جمهوری‌های آسیایی جداشده از اتحاد شوروی می‌باشد. (۲۴) در عین حال، جامعه ایرانی در مقایسه با بیشتر کشورهای مسلمان خاورمیانه، دارای جنبش دموکراتیک بومی و قابل دوامی است. در واقع، برخلاف نظر مخالفان مدرنیته در ایران، به ویژه آنان که معتقدند دموکراسی، در اساس، طبیعتی غربی دارد و خارج از قلمرو فرهنگ اسلامی قرار می‌گیرد، ایران دارای تاریخی طولانی از تفکر و اندیشه مستقل در باب برخی ایده‌های اصیل دموکراسی است و جنبش دموکراتیکی به درازای یک قرن دارد. در حال حاضر نیز وزارت کشور که مسئولیت ارائه مجوز به سازمان‌های غیردولتی را دارد، مدعی است در ایران پنجاه هزار سازمان غیردولتی مشغول فعالیتند که شامل دوهزار سازمان برای جوانان و هشتصد سازمان زنان می‌شود. (۲۵) این همه، بیانگر این نکته راهبردی‌اند که ساختار اجتماعی ایران نیز همچون ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، فرصت‌های مناسبی را برای پیشبرد پروژه‌هایی همچون انقلاب رنگی در اختیار می‌گذارد.

در خصوص دخالت عامل خارجی نیز به نظر می‌رسد نیروهای بیگانه، به ویژه محافظی در ایالات متحده آمریکا، انگیزه‌هایی جدی برای سرمایه‌گذاری در این پروژه دارند. در آغاز سال ۲۰۰۵ میلادی، روزنامه فاینشال تایمز، در مقاله‌ای تحت عنوان «نومحافظه‌کاران آمریکایی توجه‌شان را به سمت ایران معطوف کرده‌اند»، نوشت:

«گروه جدیدی از اپوزیسیون ایرانی در مهاجرت که به وسیله بعضی از نئوکنسرواتیوهای واشنگتن حمایت می‌شوند، تحت عنوان «اتحاد برای دموکراسی در ایران»، در قلب محافظ و انستیتوهای مخازن فکری<sup>۱</sup> تشکیل یافته‌اند، که قرار است در مقابل دریافت پول از مالیات‌دهندگان آمریکایی، کار برقراری دموکراسی را در ایران جلو بیاورند. هدف این گروه برقراری رفراندوم برای تغییر رژیم در ایران است.»

گروه اتحاد برای دموکراسی، که در شراکت با گروه دست راستی هادسون<sup>۱</sup> فعالیت می‌کند، مسئولیت برنامه‌ای را برای شناسایی دوستان و دشمنان آمریکا در ایران، بر عهده گرفته تا کمک‌های آمریکا در ایران هدفمند و مؤثر هزینه شوند. اعضای این گروه، همچنین، ملهم و متأثر از مایکل لدین از انستیتو آمریکن اینترپرایز<sup>۲</sup> می‌باشند. آمریکن اینترپرایز، از گروه‌های بسیار بانفوذ نومحافظه‌کاران و از کارکشته‌ترین فعالان در عرصه تغییر رژیم هستند. این روزنامه، در ادامه گزارش خود، به طرح کنگره آمریکا با عنوان «آزادی ایران و قانون حمایتی» اشاره می‌کند که از طرف سناتور هاریک سانتورم و جان کورنین پیشنهاد و مورد حمایت قرار گرفته است. در این طرح، افزایش کمک‌های مالی برای انتقال و گذار به حکومت دموکراتیک، از طریق متحد کردن گروه‌های اپوزیسیون، در نظر گرفته شده است. البته در طرح، قید شده که گروه‌های مورد نظر می‌بایست شامل گروه‌هایی شوند که عملیات تروریستی را برای پیشبرد این منظور نفی می‌کنند.

بر این اساس، تخصیص بودجه ۳ میلیون دلاری برای فعالین اپوزیسیون ایرانی توسط کنگره آمریکا و به ابتکار سناتور جمهوری خواه، سام براون بک، در بودجه ایالات متحده منظور شده است. ریک سانتورم، در اطلاعیه‌ای در کنگره، برای معرفی طرح پیشنهادی اش نوشته است: «با حمایت و پشتیبانی از مردم ایران و از طریق کمک‌های ارزنده به گروه‌های طرفدار دموکراسی، ما امیدواریم که حرکت صلح‌آمیزی در جهت تغییر حکومت در ایران انجام دهیم.»<sup>(۲۶)</sup>

مایکل لدین نیز که در زمان دولت ریگان، واسطه ایالات متحده در ماجرای ایران - کنترا بود، پیش از نهمین انتخابات ریاست جمهوری در ایران، در مقاله‌ای با عنوان «سریعتر، لطفاً!»<sup>۳</sup>، به حمایت از طرح ملی فرماندوم با عنوان شصت میلیون دات کام پرداخت که از سوی مخالفین جمهوری اسلامی در بیانیه‌ای پیشنهاد شده بود. وی در این مورد می‌نویسد:

«یک فرماندوم ملی از سوی عده زیادی از شخصیت‌ها و رهبران مهم و صاحب اعتبار که عمدتاً در ایران ساکنند و برخی نیز از قربانیان شکنجه و

---

1 . Hudson

2 . AEI (American Enterprise Institute)

3 . Faster, Please!

زندانیان می‌باشند، پیشنهاد شده است. تنها انتخابات مهم و سودمند برای ایران، رفراندوم بر سر مشروعیت رژیم خواهد بود. تا کنون هیچ کدام از رهبران غربی، این فراخوان ایرانی‌ها برای رفراندوم را تأیید نکرده‌اند، اما هم‌اکنون زمان آن است. اگر روحانیون به شکل غیرمنتظره طرح رفراندوم را بپذیرند، ممکن است پیروز شوند و از مردم تأیید مشروعیت خود را می‌گیرند. در صورت شکست نیز از دو حال خارج نیست. یا ممکن است که به شکل صلح‌آمیز قدرت را واگذار نمایند و یا با واگذاری قدرت مخالفت کنند. در این صورت، دیگر هیچ قدرت غربی نباید در فراخوان برای انقلاب دموکراتیک در ایران غفلت و کوتاهی نماید. یک غرب متحد می‌تواند آن کاری را برای ایران انجام دهد که قبلاً برای اوکراین انجام داده است.» (۲۷)

در واقع، هدف لدین در همین جمله آخر نهفته است. وی از غرب می‌خواهد در ایران همان انقلابی را انجام دهد که قبلاً با نام انقلاب مخملی یا نارنجی در اوکراین انجام داده بود. در پایان این بخش، باید به این نکته جامعه‌شناختی نیز اشاره کرد که الگوهای کنش جمعی در جامعه ایرانی، عمدتاً با شیوه‌های عمل جنبش‌های اجتماعی، به ویژه در گونه نوین آن هم‌خوان است و مردم ایران، در مقاطع مختلف تاریخی، کمتر به عمل در چارچوب‌های صرفاً حزبی و متصلب و یا سازمان‌های چریکی و مبارزات مخفی، اقبال نشان داده‌اند. به بیان دیگر، نوع کنش‌گری جنبش‌های جدید اجتماعی، با شیوه‌های متداول و جاافتاده کنش جمعی در جامعه ایرانی متناسب است. کنش‌های جمعی علنی و فراگیر، غیرمسلحانه، معطوف به ابراز هویت، غیرسلسله‌مراتبی، شبکه‌ای، بدون رهبری آوانگارد و کیش شخصیت و در عین حال سازگار با زندگی عادی، از ویژگی‌های مهم رفتارهای جمعی جامعه ایرانی است. بر این اساس، حتی می‌توان کنش‌های جمعی و اعتراضی معطوف به پیروزی انقلاب اسلامی را نیز در همین چارچوب ارزیابی کرد و آن را بیشتر متناسب با جنبش‌های نوین اجتماعی دانست. به همین دلیل بود که میشل فوکو، آن را نخستین انقلاب پست‌مدرن تاریخ نامید. (۲۸) در آن زمان، اشتباه استراتژیک دولت موقت، این بود که تصور می‌کرد این حرکت، از جنس جنبش‌های مدرن و کلاسیک است که اکنون به اهداف خود دست یافته و با پیروزی انقلاب، گروهی را مأمور و

نماینده پی‌گیری اصلاحات ساختاری در حکومت کرده و بنابراین باید به خانه بازگردد و کنش جمعی را پایان یافته بداند. در حالی که عاملان و حاملان انقلاب، آن را محملی برای ابراز و احراز هویت خود و به نمایش گذاردن سبک جدیدی از زندگی می‌دانستند که تغییر صرف حکومت و قدرت، نمی‌تواند به هژمونی آن در جامعه بیانجامد. بنابراین، با تصرف سفارت ایالات متحده در تهران، محمل و مجرای جدیدی برای بروز و ظهور این نوع کنش یافتند و حتی جنگ تحمیلی هشت‌ساله را نیز به رویداد و محمل هویتی، گفتمان‌ساز، شبکه‌ای و اجتماعی تبدیل کردند. رویداد دوم خرداد را نیز می‌توان در همین چارچوب ارزیابی کرد. در واقع، دوم خرداد محمل بروز و نمایش نوعی از کنش‌های جمعی، هویتی و شبکه‌ای بود که تا آن زمان محمل دیگری برای تظاهر خود نیافته بودند. این رویداد، نشانگر آن بود که جنبش یا خرده‌جنبش‌هایی در بطن جامعه شکل گرفته‌اند که انتخابات را بهانه‌ای برای ابراز یا احراز هویت خود، مخالفت با الگوهای قالبی فرهنگی، ابداع هنجارهای جدید و گرایش به سبک‌های متفاوت زندگی قرار داده‌اند. بر این اساس، نوع کنش جمعی صورت گرفته در نهمین انتخابات ریاست‌جمهوری را که به پیروزی محمود احمدی‌نژاد انجامید نیز می‌توان در همین چارچوب ارزیابی کرد. در واقع، در این دوره، بخشی از نیروها و اقشار متنوع اجتماعی، به ویژه محرومان و اسلام‌گرایان که می‌پنداشتند در فضای گفتمان دوم خرداد، جایی برای آنها در نظر گرفته نشده است، حضور احمدی‌نژاد و شعارهای وی را به مثابه فرصتی سرنوشت‌ساز برای ابراز و احراز هویت خود در جغرافیای اجتماعی ایران شمردند و انتخابات را که به ظاهر، رویدادی ادواری، قالبی و مختص احزاب و برنامه‌های آنهاست، به فرصتی برای بروز رفتار جمعی از نوع جنبشی تبدیل نمودند. این ویژگی که در چند سال گذشته، به ویژه به هنگام انتخابات بروز یافته است، نشانگر استعداد بی‌نظیر جامعه ایرانی برای اجرای پروژه‌هایی نظیر انقلاب رنگی است؛ بخصوص که در هنگام برگزاری انتخابات (به ویژه انتخابات ریاست‌جمهوری)، فضای سیاسی - اجتماعی بازتر می‌شود و متناسب با آن ظرفیت سرکوب کنش‌های جمعی کاهش می‌یابد.

**ج. امتناع انقلاب رنگی؛ از هژمونی گفتمانی تا پادجنبش اجتماعی**

برای بررسی شرایط امتناع انقلاب رنگی، عمدتاً می‌بایست به تحلیل ساختار سیاسی نظام جمهوری اسلامی و یا پایگاه‌های اجتماعی آن پرداخت. نخستین و مهمترین متغیر در این خصوص، نظام انتخاباتی است. در واقع، این نکته درست است که نظام جمهوری اسلامی، به واسطه برگزاری انتخابات و برخی ویژگی‌های آن، در برابر پدیده‌هایی چون انقلاب رنگی آسیب‌پذیر است؛ اما این همه واقعیت نیست. به واقع، ساختار انتخابی و نظام نمایندگی، فقط یکی از لایه‌های حقوقی و حقیقی نظام چندلایه جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهد. در ورای این ساختار، لایه‌های دیگری نیز وجود دارند که شکل‌گیری یا خاتمه آنها منوط به انتخاب مستقیم مردم نیست و در عین حال، گفتمان‌سازی آنها می‌تواند در نوع‌گزینش مردم در انتخابات‌های مختلف، تأثیر بسزایی برجای بگذارد. در رأس این نهادها، شخص ولی فقیه است که شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای عالی امنیت ملی، قوه قضائیه، نیروهای مسلح و ائمه جمعه و جماعات، به طور مستقیم، زیر نظر او فعالیت می‌کنند. به این معنا، چنانچه مخالفین حتی موفق شوند مقام ریاست‌جمهوری را به واسطه انقلاب رنگی در اختیار بگیرند، در نهایت توانسته‌اند جمهوری اسلامی را، به مدت چهارسال، با معضل حاکمیت دوگانه مواجه کنند. به بیان دیگر، ساختار جمهوری اسلامی بسیار پیچیده‌تر از نظام‌های بسیط و ساده‌ای همچون گرجستان و قرقیزستان است. این نکته‌ای است که برخی مخالفین جمهوری اسلامی نیز به آن اذعان دارند. سیدکمال‌الدین نبوی، در آستانه نهمین انتخابات ریاست‌جمهوری و در پاسخ به کسانی که آن را بهترین فرصت تحقق انقلاب رنگی می‌دانستند، چنین می‌نویسد:

«برخی بیرق شرکت در این انتخابات را به این عنوان که کار دیگری از دست اپوزیسیون بر نمی‌آید، علم کرده‌اند و تعدادی از شخصیت‌ها و سازمان‌های ایرانی مخالف رژیم، نسبت به شرکت در انتخابات دچار توهماتی هستند... حتی اگر رئیس‌جمهور آینده اصلاح‌طلب باشد، در نهایت مجبور خواهد بود با همکاری مخالفین خویش، برنامه‌های آنان و نه برنامه‌های خود را به پیش ببرد... اگر اپوزیسیون جمهوری اسلامی پس از سال‌ها هنوز نتوانسته است به عنوان نیروی جانشین عرض اندام کند، فقط به دلیل سرکوب و



پراکندگی یا دورافتادگی از پایگاه اجتماعی اش نیست. یکی از دلایل این عقب ماندگی این است که نسبت به پدیده‌ای که می‌خواهد تغییرش دهد، شناخت بسیار محدودی دارد و یا خود را چنین می‌نمایاند.» (۲۹)

بر این اساس، به اعتقاد این دسته از مخالفین، راهبرد بازیگری در انتخابات و معرفی کاندیدا، حتی با هدف رد صلاحیت شدن و پیشبرد پروژه انقلاب رنگی، در نهایت، نمی‌تواند جمهوری اسلامی را با چالش بنیادین مواجه کند و حتی این امکان را به وجود می‌آورد که جمهوری اسلامی در برابر این نوع الگوی تغییر رژیم، واکنش و روئین تن شود. به این اعتبار، گزینه بازیگری فعال در انتخابات، توهمی بیش نیست و بیش از گذشته، مخالفین جمهوری اسلامی را به ابزار تحقق سیاست‌های آن بدل خواهد کرد. به بیان ویکتوریا آزاد:

«نظام یکپارچه نیست؛ اما یکپارچه عمل می‌کند. رئیس‌جمهور نیز هر که باشد، می‌بایست در چارچوب نظام و ولی فقیه عمل کند. بنابراین شرکت در این دوره از انتخابات ریاست جمهوری، مشروعیت‌بخشیدن به نظام است.» (۳۰)

همچنین، این نکته نیز حائز اهمیت است که گفتمان نظام جمهوری اسلامی، به حدی توانمند می‌باشد که به مخالفینش این اجازه را نمی‌دهد تا جنبش‌های بالقوه موجود و مستعد شرکت در انقلاب رنگی را به مرحله «رهایی معرفتی»<sup>۱</sup> یا ادراکی برساند. (۳۱) در واقع، همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، برای اینکه اعتراض صورت گیرد، می‌بایست فرایندهایی که بین ساختار و عمل وجود دارند، به لحاظ معرفتی و ادراکی، فعالان را به این تصور برساند که نظام، در نحیف‌ترین موقعیت خود قرار دارد و به حدی ضعیف است که جنبش سراسری می‌تواند آن را وادار به تسلیم کند. این رهایی معرفتی، بیش از هر چیز، به توانمندی گفتمانی یا ایدئولوژیک نظام سیاسی بازمی‌گردد. در واقع، بهره‌گیری از عباراتی چون «دیگه وقتشه»، «کافیست» و «کارش تمام است»، که به منظور رهاسازی معرفتی اذهان عمومی ساخته و تبلیغ می‌شد، گرچه جنبه تبلیغاتی داشت، اما متضمن سطحی از واقعیت نیز بود. به بیان دیگر، انقلاب‌های رنگی تا کنون در جوامع پسامارکسیستی و بر علیه رهبران وابسته یا باقی‌مانده از

اتحاد جماهیر شوروی سابق، همچون شوارنادزه و میلوشویچ رخ داده‌اند. بر این اساس، سرنگونی این رژیم‌ها و رهایی معرفتی جامعه بسیج شده علیه آنها، بیش از هر چیز، به ضعف آنها در بازتولید گفتمان پیشین در اداره جامعه بازمی‌گشت. یکی از دلایل بروز انقلاب‌های رنگی به گونه دومینویی در کشورهای اروپای شرقی و جمهوری‌های استقلال یافته از شوروی سابق، همین نکته است. این در حالی است که به نظر می‌رسد که گفتمان جمهوری اسلامی، هنوز هم در جامعه ایرانی از اعتبار کافی برخوردار است. در مقابل این توانمندی، می‌بایست به ظرفیت و موقعیت جنبش‌های اجتماعی فعال و نیمه‌فعال در ایران نیز اشاره کرد. به واقع، جنبش‌های اجتماعی غیرمذهبی، هنوز تجربه عمل جمعی موفق و اعتراضی را در کارنامه خود ندارند و هم‌اکنون بیشتر در حوزه‌های روشنفکری و دانشگاهی، در پی صورت‌بندی مبانی و توجیهات نظری خود هستند.

به بیان دیگر، آنها هنوز در مرحله پی‌ریزی چارچوب‌های گفتمانی قابل دسترس برای جامعه ایرانی‌اند و تجسم و مادیت نیافته‌اند (به ویژه در عرصه کنش سیاسی). این وضعیت نیز به نوعی، به توانمندی گفتمان جمهوری اسلامی بازمی‌گردد؛ به گونه‌ای که می‌توان آن را گفتمان هژمون در عرصه رقابت‌های سیاسی و ایدئولوژیک جامعه ایرانی دانست. منزلت هژمونیک جمهوری اسلامی و نظام معنایی آن، بیش از هر چیز، معلول فرادستی گفتمانی است که از آن تغذیه می‌کند و معناها و پیام‌های خود را از میان عناصر و دقایق آن برمی‌گزیند. گفتمان، در این بحث، به معنای نظام بیانی یا گروه خاص از گزاره‌های مرتبط و وسیع است که رساننده معنا، پیام و اندیشه‌ای برای القا و انتقال شیوه خاصی از تفکر، سبک ویژه‌ای از زندگی و نوع منحصر بفردی از گفتار و رفتار باشد. به این معنا، هژمونی هر گفتمانی، معلول تهنشینی یا رسوب عناصر و دقایق آن در روابط اجتماعی و مناسبات روزمره زندگی است. یعنی به میزانی که این مناسبات در زندگی غیرسیاسی روالمند شود و رسوب نماید، به همان میزان نیز منشاء سیاسی آن به فراموشی سپرده می‌شود و این تصور به وجود می‌آید که فرد، با پذیرفتن آن عناصر و دقایق، به زندگی عادی خود ادامه می‌دهد. به بیان بلومبرگ: «ارجحیت سیاست این نیست که هر چیزی سیاسی است، بلکه گویای این واقعیت است که تعیین آنچه باید غیرسیاسی باشد، خود موضوع رقابت سیاسی است.» (۳۲)

بر این اساس، هژمونی گفتمان جمهوری اسلامی، تا کنون، محصول رسوب و ته‌نشینی نظام معنایی و کرداری آن، که مهلم از نوعی اسلام‌گرایی است، در زندگی غیرسیاسی ایرانیان بوده و در بزنگاه‌های تاریخی، به حاکمان و به ویژه روحانیون، این فرصت را داده تا خود را در محیط سیاسی و قدرت رسمی نیز بازتولید کنند. به بیان دیگر، ایرانیانی که می‌خواهند از نظام جمهوری اسلامی عبور کنند، در موقعیتی سرحدی قرار می‌گیرند و مجبورند از ضمیر هشیار و ناهشیار خود عبور کنند که، به دلیل رسوب و ته‌نشینی نظام معنایی و کرداری پیش‌گفته، این امر ناممکن است.

این نکته‌ای بود که میشل فوکو با استناد به آن، چرایی و چگونگی وقوع انقلاب اسلامی در ایران را توضیح داد. به گمان وی، مردمی که انقلاب را به پیروزی رساندند، در مبارزات و حضور سیاسی خود، همان زندگی اجتماعی گذشته را ادامه می‌دادند، بدون آنکه مجبور باشند روابط و نهادهای سیاسی جدیدی شکل دهند. برای مثال، آنها فقط در جریان انقلاب به پای منبر روحانیون نمی‌رفتند، بلکه این سنت قدیمی و اجتماعی شیعیان بوده است. (۳۳) در مقابل، اپوزیسیون غیرمذهبی رژیم شاه این مزیت استراتژیک را نداشت؛ همچنانکه تا کنون نیز نوعی مبارزه سیاسی را در برابر جمهوری اسلامی به نمایش می‌گذارد که در زندگی عادی و اجتماعی اختلال ایجاد می‌کند و از این‌رو، با اقبال جامعه ایرانی مواجه نیست. با استناد به این تحلیل و با استعانت از برداشت فوکویی، می‌توان گفت جمهوری اسلامی، قدرت خود را نه بر پایه نیروهای نظامی، انتظامی و یا شبه‌نظامی و در خیابان‌ها، بلکه بر پایه نیروی انضباط بخش و بر بدن‌ها استوار کرده است. به بیان دیگر، هسته اصلی امنیت نظام جمهوری اسلامی، امنیت اجتماعی<sup>۱</sup> است. امنیت اجتماعی یا جامعه‌ای، بنا به تعریف، بعد هویتی امنیت ملی را مشخص می‌کند و با معیارهایی چون توانایی جامعه در تداوم و استمرار شیوه زندگی معمول و مرسوم خود با حفظ فرهنگ، زبان و مذهب، آداب و رسوم و هویت تعریف می‌شود. (۳۴) بر این اساس، امنیت اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران، بیش از هر چیز، بر پایه شیوه زندگی مورد نظر و تبلیغ جمهوری اسلامی از سوی جامعه ایرانی استوار شده است. سبک یا شیوه زندگی، بنا به تعریف، عبارت است از شیوه واقعی و عملی زندگی ما. از شغلی که داریم و نحوه‌ای که

این شغل را انتخاب کرده و خود را برای آن آماده ساخته‌ایم تا شیوه همسرگزینی و تشکیل خانواده، جایی که در آن زندگی می‌کنیم و شکل و ظاهر و چیدمان فضایی آن، از سلايق غذایی ما گرفته تا سلايق هنری و زیبایی‌شناختی‌مان و از تعلق‌ها و هویت‌های خودآگاهانه و ناخودآگاهانه‌ای که به آنها تعلق داریم تا نحوه بروز و بیان این هویت‌ها و تغییر و تحول و تداخل آنها، همه و همه مجموعه‌ای را می‌سازند که به آن سبک زندگی اطلاق می‌شود. (۳۵)

به این معنا، سبک زندگی<sup>۱</sup> مبتنی بر خلاقیت و آزادی کنش‌گر در ساختن هویت خود از طریق انتخاب‌های مصرفی است. جامعه ایرانی نیز بسیاری از انتخاب‌های مصرفی خود در شکل دهی به شیوه زندگی و هویتش را، بر اساس معیارها و گزینه‌های تبلیغی نظام سیاسی حاکم بر آن تنظیم می‌کند که نتیجه این امر، منزلت هژمونیک گفتمان جمهوری اسلامی و جایگاه حاشیه‌ای گفتمان‌های غیرمذهبی و رقیب آن است. این جایگاه، مهمترین عاملی است که مانع تجسم‌بخشی و گذار از فضای گفتمانی به فضای مادی و عملی در جنبش‌های اجتماعی غیرمذهبی در ایران می‌شود.

علاوه بر این، منزلت هژمونیک گفتمان جمهوری اسلامی، ابعاد سیاسی نیز دارد. در واقع، یکی از دلایل برخورداری گفتمان جمهوری اسلامی از این منزلت، موقعیت بینابینی آن در میانه دو انگاره جمهوریت و اسلامیت است و جمهوری اسلامی تا کنون توانسته است - هرچند با فراز و نشیب‌های بسیار - در ذهن مخاطبان و اتباعش، تصویری نسبتاً سازگار از این دو مقوله را ارائه دهد. این در حالی است که گفتمان‌های رقیب، از این ویژگی بی‌بهره‌اند و در عین حال بسیاری از آنها عناصر کلیدی گفتمان خود را بر پایه تضاد اسلامیت و جمهوریت بنا کرده‌اند. همچنین، به لحاظ تنوع گزینه‌های ایدئولوژیک نیز، جمهوری اسلامی نظامی است که تا کنون توانسته، تصویری خودبسنده و در خود تمام را به نمایش بگذارد. به بیان دیگر، این نظام توانسته دو سر طیف رنگارنگ گزینه‌های ایدئولوژیک و سیاسی از چپ گرفته تا چپ میانه، راست میانه و راست را در قرائتی هماهنگ با باورهای اسلامی و شریعت‌مدار پوشش دهد. بنابراین، جایگاه اپوزیسیون به مثابه گروهی سازمان‌یافته که می‌تواند خود را به منزله آلترناتیو و بدیل نظام سیاسی مطرح و معرفی نماید، هنوز برای گروه‌های پراکنده و متشتت مخالف

جمهوری اسلامی، به ویژه در خارج از کشور متصور نیست. به همین دلیل است که مخالفین خارج از کشور و به ویژه غیرمذهبی، برآند تا جغرافیای گفتمانی و فعالیت سیاسی خود را با مخالفین داخلی و مذهبی پیوند بزنند. به بیان فرخ نگهدار:

*«از نظر من مسلم است که نیروهایی که سیاست آتی خود را بر پایه کل نیروهای درون جمهوری اسلامی و مقابله با این کلیت تنظیم می‌کنند؛ یعنی نیروهایی که تصور می‌کنند فضای سیاست در ایران می‌تواند تحت تأثیر مناسبات مجموعه طیف‌های تشکیل‌دهنده جمهوری اسلامی با مخالفان آن قرار گیرد، نیروهایی هستند که روز به روز سیاست‌شان برای مردم غیرقابل درک‌تر خواهد شد. گرانیگاه هر نوع مبارزه‌ای در راه دموکراسی برای ایران، در کلی‌ترین شکل آن، هنوز روی محور رژیم - اپوزیسیون قرار نگرفته است. این مرکز ثقل روی محوری است که یک سوی آن مدافعان ولایت مطلقه و در سوی دیگر منتقدان درونی آن قرار گرفته‌اند.» (۳۶)*

معضله دیگر تحقق انقلاب رنگی در جامعه ایرانی، به لزوم ایفای نقش مکمل از سوی قدرت‌های بیگانه - به ویژه ایالات متحده - برای پیروزی آن بازمی‌گردد. همچنانکه گفتیم، این نقش از سوی تحلیل‌گران آمریکایی به ویژه نئوکان‌ها نیز مورد تأکید قرار گرفته و مایکل لدین در تحلیل خود در خصوص تغییر رژیم در ایران، به صراحت بر لزوم پشتیبانی همه‌جانبه ایالات متحده به منزله شرط اساسی موفقیت پروژه‌هایی چون انقلاب مخملی در ایران تأکید کرده است. ایفای این نقش، با یک مشکل اساسی روبروست و آن، روح بیگانه‌ستیزی موجود در میان قاطبه مردم ایران است. به واقع، مردم ایران به واسطه غلبه، ته‌نشینی و رسوب آموزه‌های اسلامی، ملی و چپ‌گرایانه در بافتار ذهنی‌شان، حتی از همتایان شیعی خود در عراق که بعضی از روحانیون آن پذیرفتند تا تحت بیرق انگلیسی وارد نجف شوند، متمایزند. در تصور ایرانی، دموکراسی پدیده‌ای داخلی است و مرتبط با سرنوشت کلی و اساسی جامعه که کمک‌خواستن از بیگانه برای به دست آوردن آن، می‌تواند استقلال و عزت او را مخدوش کند. به بیان دیگر، مسأله دموکراسی با مسایلی همچون ترافیک که برای حل آن می‌توان از کارشناس خارجی استفاده کرد و او را تحت استخدام خود درآورد، متفاوت است. عباس

میلانی، مدیر مطالعات ایرانی در دانشگاه استنفورد و معاون پروژه «دموکراسی در ایران» در مؤسسه هوور، که در واقع، مسئول پردازش طرحی برای تحقق دموکراسی در ایران است، در مقاله‌ای با عنوان «سیاست خارجی ایالات متحده و آینده دموکراسی در ایران»، به زمامداران کاخ سفید در این خصوص هشدار داده است. به بیان وی:

«... پذیرش پول از ایالات متحده و یا در واقع از هر حکومت خارجی در شرایط کنونی ایران به منزله بوسه مرگ است. با این مشخصه، هر کس که تقاضای کمک مالی کند و یا مدعی شود که رابطی مطمئن برای ارسال آنها به دموکرات‌های واقعی است، دموکرات حقیقی نخواهد بود.» (۳۷)

بر این اساس:

«ایالات متحده باید در گفتار بیان کند و در رفتار نشان دهد که ... آینده ایران می‌بایست فقط به وسیله مردمش تعیین شود... باید به روشنی اعلام شود که ایالات متحده نه فقط هیچ گروه یا فردی را برای آینده رهبری ایران نامزد نکرده، بلکه با هیچ گروهی که در فعالیت‌های تروریستی در گذشته درگیر بوده و یا تحت تولید رژیم‌های تروریستی چون صدام حسین قرار داشته؛ همکاری نکرده و از آن برای جانشینی رژیم فعلی استفاده نخواهد کرد. همچنین باید اعلام کند که به هیچ رسانه ایرانی خارج‌نشین یا گروه مخالف داخلی یا خارجی ایرانی، کمک نقدی نخواهد کرد.» (۳۸)

این ویژگی جامعه ایرانی، تحقق پروژه‌هایی چون انقلاب رنگی را بیش از پیش ممتنع می‌کند.

علاوه بر همه این موارد، باید به این نکته کلیدی و سرنوشت‌ساز نیز اشاره کرد که همانگونه که در صفحات پیشین گفته شد، نظام جمهوری اسلامی برخاسته از انقلابی است که کنش جمعی صورت گرفته در آن، بیشترین شباهت را با کنش‌های جمعی معطوف به انقلاب‌های مخملی داشته است. این امر، به معنای آن است که علیه چنین نظامی، به سختی می‌توان از شیوه‌ای که خود بر مبنای آن موجودیت یافته و حتی تداوم خود را مدیون همین شیوه‌هاست، استفاده کرد. به بیان دیگر، جمهوری اسلامی در زمان استقرار نیز علیه کنش‌های

جمعی مخالفین و یا شورش‌های شهری، از همین شیوه استفاده می‌کند و به یک معنا، شیوه‌های مقابله آن مخملین است. در واقع، جمهوری اسلامی از این توان‌مندی برخوردار است که مقابله و رویارویی با جنبش‌های اجتماعی را در قالب‌های غیرنهادی و اجتماعی کانالیزه و سازماندهی کند. در این خصوص، باید یادآوری نمود که مخالفان جنبش‌های اجتماعی مانند متحدانشان، هم می‌توانند بازیگران نهادی باشند و هم بازیگران غیرنهادی. در حقیقت اصطلاح پادجنبش<sup>۱</sup>، در خصوص این بازیگران غیرنهادی وضع شده است. پادجنبش‌ها، در واکنش به موفقیت‌های جنبش‌های اجتماعی ظهور می‌کنند و بنابراین، این دو پدیده در طی دوره بسیج، به وجود یکدیگر وابستگی دارند و در چارچوب چنین رابطه‌ای پرورش می‌یابند. جنبش‌ها و پادجنبش‌ها، به ندرت رودرروی یکدیگر قرار می‌گیرند و عمدتاً به تقلید از یکدیگر گرایش دارند و تاکتیک‌ها و عرصه‌های خاص عمل را با تقلید از یکدیگر انتخاب می‌کنند.<sup>(۳۹)</sup> وجود پادجنبش‌های غیرخشن، اغلب بر شانس موفقیت جنبش‌های اجتماعی تأثیر منفی می‌گذارد و جمهوری اسلامی به خوبی قادر است این توان‌مندی را به نمایش بگذارد. بنابراین، مخالفینش نمی‌توانند در میدانی بازی کنند که او در آن، از مزیت نسبی برخوردار است و در این خصوص، بهره‌گیری از راهبرد نامتقارن، نتیجه‌ای عاید آنها نمی‌کند. نمونه متأخر این مسأله را می‌توان در صحنه سیاسی لبنان مشاهده نمود. در روز ۲۸ فوریه سال ۲۰۰۵، خیابان‌های بزرگ بیروت، به ویژه میدان شهدای این شهر، شاهد تجمعات متنوع و گسترده‌ای بود که پس از ترور رفیق حریری و بر ضد سوریه بر پا شده بود. موج اعتراضات در این روز، به درخواستی فراگیر از سوی هفتاد هزار لبنانی برای استعفای دولت طرفدار سوریه در لبنان تبدیل شد. در نتیجه این تظاهرات که به «انقلاب سرو»<sup>۲</sup> معروف شد، عمرکرامی نخست‌وزیر لبنان و کابینه‌اش استعفا دادند. دولت آمریکا و فرانسه، از برگزاری این تظاهرات پس از قتل نخست‌وزیر سابق لبنان استقبال کرده و آن را «بهار لبنانی» نامیدند. بر این اساس، ممکن بود ادامه تظاهرات، باعث شود دولت حامی آمریکا در لبنان بر سر کار بیاید. در پاسخ به این تظاهرات، حزب‌الله لبنان تظاهرات گسترده‌ای در هشتم مارس ۲۰۰۵ در بیروت بر پا کرد که در آن، از سوریه حمایت و

1 . Countermovement

2 . Cedar revolution

اسرائیل و آمریکا به مداخله در امور داخلی لبنان متهم شدند. (۴۰) در واقع، صدها هزار هوادار حزب الله لبنان، با حضور خود در خیابان‌های این کشور، به مثابه پادجنبش اجتماعی، ابراز هویت و نمود کردند و در حالی که همه چیز تمام شده به نظر می‌رسید، حزب الله توانست ورق را برگرداند و به یکباره، همه تلاش‌هایی که با لشگرکشی نظامی نیروهای مسلح لبنان نیز ناکام نمانده بود، به محاق رفت.

### نتیجه‌گیری

این مقاله، به بررسی فرایند تحقق و پیروزی انقلاب رنگی در تجربیات موجود آن پرداخت. به بیان دیگر، بیش از آنکه به علل وقوع این پدیده بپردازد، تحلیل فرایندهای آن را در دستور کار داشت. این امر از آن روست که کاوش در شرایط امکان و امتناع هر پدیده‌ای، علاوه بر علت‌کاوی، نیازمند فرایندپژوهی نیز هست. بازنمایی این شرایط، نشان داد که گرچه ممکن است به دلیل برخی شرایط مساعد و ظرفیت‌های اجتماعی موجود در جامعه ایرانی، امکان بروز جنبش‌هایی با هدف تغییر رژیم از طریق انقلاب رنگی وجود داشته باشد، اما نظام جمهوری اسلامی، به لحاظ ساختاری و گفتمانی، واجد برخی توان‌مندی‌هاست که مانع از تحقق اهداف پروژه‌هایی نظیر انقلاب رنگی می‌شود. بر این اساس، پیش‌گیری از انقلاب رنگی در جامعه ایرانی، بیش از هر چیز، منوط به حفظ منزلت هژمونیک گفتمان جمهوری اسلامی از یک سو و تداوم روحیه بیگانه‌ستیزی ایرانیان از سوی دیگر است. در این چارچوب، اولاً می‌بایست موقعیت بنیابینی گفتمان جمهوری اسلامی در میانه دو انگاره اسلامیت و جمهوریت حفظ شود. ثانیاً گفتمان جمهوری اسلامی، در عرصه رقابت سیاسی، می‌بایست شامل و دربردارنده طیف گوناگون و رنگارنگ ایدئولوژی‌های سیاسی باشد و به یک معنا، در خود تمام شود. به بیان بهتر، همواربودن مسیر تحقق دموکراسی در داخل، مانع از مشروعیت‌یافتن پروژه‌های بیگانه‌محور برای ورود دموکراسی از خارج به جامعه ایرانی می‌شود. به این معنا، فرایندهای معطوف به انقلاب رنگی بیشتر صبغه سیاسی دارند تا اقتصادی. علاوه بر این موارد، چنانچه نهادهای جمهوری اسلامی - در سطح حاکمیت - و هیأت حاکمه، خود را در مسیر



اقتضائات و شرایط دموکراسی قرار دهند، پروژه انقلاب رنگی نیز ساله به انتفاع موضوع خواهد شد.

## یادداشت‌ها

۱. بشیریه، حسین، *آموزش دانش سیاسی، مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی*، تهران، نگاه معاصر، چ سوم، ۱۳۸۲، ص ۱۹۳.
۲. برای مقایسه انقلاب‌های رنگی و کلاسیک نک.
- سنایی، مهدی، «انقلاب‌های آرام و رابطه آن با ساختارهای سیاسی موجود»، *آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۵۱، پائیز ۱۳۸۴، صص ۷۱ - ۶۸.
۳. شرح انقلاب مخملی در یوگسلاوی، در مقاله‌ای با عنوان «انقلاب، شرکت با مسئولیت محدود»، چاپ شده در مجله اشپیگل، مورخه ۱۴ نوامبر ۲۰۰۵ آمده است. برای آگاهی بیشتر نک.
۴. [http://news.gooya.com/politics/archives/2005/11/039445\\_print.ohp](http://news.gooya.com/politics/archives/2005/11/039445_print.ohp)  
برای مشاهده متن کامل و فارسی کتاب جین شارپ، به آدرس ذیل مراجعه شود:
۵. مارویچ، یان، «جبهه متحد اپوزیسیون، راهبردی مؤثر برای تحولات دموکراتیک غیرخشونت‌آمیز»،  
[http://www.aeinsteingr.org/organizations/org/Farsi\\_FDTD.Pdf](http://www.aeinsteingr.org/organizations/org/Farsi_FDTD.Pdf)
۶. اعتماد، شاپور (گردآورنده و مترجم)، *معادلات و تناقضات آنتونیو گرامشی*، تهران، طرح نو، ۱۳۸۳، صص ۵۲ - ۴۸.
۷. مشایخی، مهرداد، «ایران و درس‌هایی از انقلاب‌های اروپای شرقی»، *آفتاب*، سال چهارم، شماره سی و سوم، اسفند ۱۳۸۲، ص ۱۳۳.
۸. کلهر، رضا، «راهبرد جنگ نامتقارن»، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، سال دوم، شماره چهارم، تابستان ۱۳۸۳، ص ۱۲۰.
۹. <http://en.wikipedia.org/wiki/New-social-movements>.
۱۰. جلائی پور، حمیدرضا، *جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی*، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱، ص ۷۵.
۱۱. دلاپورتا، دوناتلا و ماریودیانی، *مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی*، محمدتقی دلفروز، تهران، کویر، ۱۳۸۳، ص ۱۶۷.
۱۲. *جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی*، پیشین، ص ۸۵.
۱۳. «انقلاب، شرکت با مسئولیت محدود»، پیشین.

۱۴. عسگری، حسن، «نقش بازیگران خارجی در انقلاب‌های رنگی: مورد انقلاب رزگرستان»، *آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۵۱، پائیز ۱۳۸۴، ص ۹۰.

۱۵. همانجا، ص ۹۱.

۱۶. کلاشویلی، گئورگ، «پیش شرط‌ها و راهبردهای انقلاب نارنجی در گرجستان».

<http://www.Gozaar.org/template1.php?Id=655>.

۱۷. «نقش بازیگران خارجی در انقلاب‌های رنگی: مورد انقلاب رزگرستان»، پیشین، صص ۹۸ - ۱۰۰، برای آگاهی بیشتر از بنیاد سورس نک.

<<http://en.wikipedia.org/wiki/soros-Foundation>>

۱۸. *مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی*، پیشین، ص ۳۱۷.

۱۹. باقرزاده، حسین، «تحریم انتخابات کافی نیست، رفراندوم و حق انتخابات آزاد».

<<http://politic.rian-emrooz.info/index.php/politic/more/9393>>

۲۰. چرندابی، رضا، «فرصت سیاسی مناسب».

<<http://Politic.iran-emrooz.info/index.php/politic/more/8586>>

۲۱. «تحریم انتخابات کافی نیست»، پیشین.

۲۲. مشایخی، مهرداد، «جایگاه جنبش‌های اجتماعی در تحولات سیاسی».

<<http://Jomhour.com/a/03art/002940.php>>

۲۳. *جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی*، پیشین، ص ۹۰.

۲۴. «جایگاه جنبش‌های اجتماعی در تحولات سیاسی»، پیشین.

۲۵. به نقل از:

میلانی، عباس، «سیاست خارجی ایالات متحده و آینده دموکراسی در ایران»، فرزاد پورسعید، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، پائیز ۱۳۸۴، شماره ۲۹، ص ۵۸۳.

۲۶. مرادی، المیرا، «آیا انقلاب مخملی، گل سرخی، نارنجی THINK TANK‌های آمریکایی در ایران محتمل است؟»

<<http://news.gooya.com/Politics/archives/2005/02/023932print.php>>

27. Ledeen, Michael, "Faster Pleas!", available in <<http://www.nationalreview.com/leddeen/200502070850.asp>>

۲۸. برای آگاهی بیشتر نک:

فوکو، میشل، *ایرانی‌ها چه روایتی در سر دارند؟*، حسین معصومی همدانی، تهران، هرمس، ۱۳۷۷.

۲۹. نبوی، سیدکمال‌الدین، «انتخابات و توهمات اپوزیسیون».

<<http://Politic.iran-emrooz.Net/index.php?Politic/more/689>>

۳۰. آزاد، ویکتوریا، «انتخابات ریاست‌جمهوری به مثابه آخرین ایستگاه جمهوری اسلامی».

<<http://Jomhour.Com/a/03art/002836.php>>

۳۱. مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، پیشین، ص ۳۱۸.
۳۲. تاجیک، محمدرضا، گفتمان، یادگفتمان و سیاست، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۳، ص ۹۶.
۳۳. ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند، پیشین.
34. Roe, Paul, *Ethnic Violence & The Societal Security Dilemma*, Uk, Routledge, 2005, p46.
۳۵. فکوهی، ناصر، «سیاست: از مناسک تا سبک زندگی»، *سالنامه شرق*، شماره ۲، ۱۳۸۴، ص ۲۷.
۳۶. حجاریان، سعید، «اپوزیسیون و حماسه دوم خرداد»، در *جمهوریت: افسون‌زدایی از قدرت*، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹، صص ۴۵ - ۴۴.
۳۷. «سیاست خارجی ایالات متحده و آینده دموکراسی در ایران»، پیشین، ص ۵۷۲.
۳۸. همانجا، صص ۹ و ۵۷۸.
۳۹. مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، پیشین، ص ۳۰۳.